

اخلاق نועدوستی

مهدی اخوان

The Ethics of Altruism: ed by. Jonathan Seglow: Frank Cass Publishers, 2004.

مجموعه مقالات حاضر که در اصل مجموعه مقالات ارائه شده در همایشی است با همت انجمن فلسفه حقوق و اجتماعی دانشگاه لندن که در آوریل ۲۰۰۲ برگزار شده است و توسط جاناتان سِگلاو،^۱ که خود او هم مقاله‌ای در این مجموعه دارد، جمع‌آوری و ویرایش شده است. از ۱۰ مقاله این مجموعه، ۵ مقاله به مباحث انتزاعی‌تر می‌پردازد و ۵ مقاله دوم انضمامی‌تر است و به مباحث قلمروهای خاص اخلاقی، حقوقی سیاسی مربوط می‌شود.

دو مقاله نخست از ربط و نسبت میان نועدوستی و ماهیت اخلاق بحث می‌کند. یورگن ویسپلاره^۲ در مقاله خود با عنوان «نوعدوستی، بی‌طرفی و الزامات اخلاقی»،^۳ نועدوستی را بیش از آنکه به انگیزه‌های افراد مربوط باشد، به قلمرو توجه به خیر دیگران مربوط می‌داند. غالب مدافعان نועدوستی، آن را گرایشی (disposition) اخلاقاً مطلوب می‌دانند، اما به نظر ویسپلاره این گرایش به تنهایی نمی‌تواند همیشه الزامات اخلاقی مطابق با فهم عرف را پاسخ دهد. او به سه گونه تعارض‌های نועدوستی و الزامات اخلاقی معقول می‌پردازد و معتقد است این تنگناهای اخلاقی (Moral Dilemmas) را می‌توان به گونه‌ای حل کرد: ۱. مواردی که یا نمی‌توان به همه کسانی که نیازمند یاری هستند، کمک کرد یا ملاکی که برای کمک به برخی از آن‌ها به کار می‌رود، غیر قابل قبول است (مثلاً ملاک تبعیض‌نژادی که بنابر آن هر که از ما و خود می‌باشد، باید به او کمک کرد). ۲. مواردی که شرایط نועدوستانی که کمک می‌کنند نسبت به کسانی که به آنها کمک می‌شود نامطلوب‌تر است. ۳. در جوامعی که برخی نועدوست‌ترند و برخی خودگراتر معلوم نیست که لازم باشد همه کارهای اخلاقی که انجام می‌دهند، انجام دهند. به نظر ویسپلاره هر دیدگاهی راجع به نועدوستی باید نقش الزامات اخلاقی را نیز در نظر بگیرد. راه حل او آن است که گرایش‌های نועدوستانه نوعی دیدگاه اخلاقی بی‌طرفانه را (چنان‌که در بسیاری از آثار لیبرالی دیده می‌شود) در نظر گیرند.

مقاله دوم برخلاف مقاله پیشین که انگیزه‌های اخلاقی را از منظری اخلاقی ناکافی می‌دانست، معتقد است واقعیت حق‌شناسی و جبران^۴ (که پاسخی مناسب و سزاوار به نیکوکاری دیگران است) نمی‌تواند با هیچ‌یک از دیدگاه‌های اخلاقی رایج (نظیر وظیفه‌شناختی، قراردادی‌گرایی، و اخلاق فضیلت‌محور) تبیین شود و آن را مشکلی برای دیدگاه خود می‌دانند. ساول اسمایلتسکی^۵ در این مقاله با عنوان «حق‌شناسی

[جبران]، یاری و دیدگاه اخلاقی^۶ دیدگاهی را تحت عنوان «یاری‌گرایی»^۷ را مطرح می‌کند که بر طبق آن وظیفه اساس فاعل اخلاقی آن است که به گونه‌ای عمل کند که به زندگی دیگران سودمند باشد و به طور کلی خروجی مثبتی در جهان داشته باشد. این دیدگاه که با پیامدگرایی پیوند دارد (اما با آن یکی نیست) حق‌شناسی و جبران را پاسخی مناسب به یاری‌کنندگان اخلاقی می‌داند. اعمال یاری‌گرانه در مقابل کمک دیگران آن اعمال را ارزش‌مند می‌کند و موجب انباشت خیر می‌شود. چنین نگرشی میان فاعل و فعل اخلاقی ربط وثیقی برقرار می‌سازد. این دیدگاه به‌جای آن که فعل اخلاقی را در قالب قواعد قراردادهای یا فضیلت‌ها یا سود کلی بگنجانند، بر خروجی مثبت هر فرد توجه دارد.

در مقاله بعدی به این پرسش می‌پردازند که شرایطی که باید در آن‌ها علایق و خواسته‌های دیگران را بر علایق و خواسته‌های خود مقدم بدانم چیست؟ نقطه عزیمت آن‌ها در پاسخ به این پرسش آن است که فاعل فعل که ذاتاً به فکر منافع شخصی خود می‌باشد به گونه‌ای دلیل برای ترجیح علایق و منافع دیگران نیاز دارد.

شرایطی که
باید در آن‌ها
علایق و خواسته‌های
دیگران را
بر علایق و
خواسته‌های خود
مقدم بدانم
چیست؟

کیت گریم^۸ در مقاله خود «نوعدوستی، منافع شخصی و ابهام اشخاص»^۹ دو مجموعه شهود می‌آورد که این تصویر به‌شدت فردگرایانه را مختل می‌کند: ۱. آموزه فردیت (distinctness) اشخاص که افرادی چون رالز، نازیک و دیگر نویسندگان ضد فایده‌باوری به آن عقیده دارند. این آموزه اهمیت اصلی و اولیه را به فرد و جایگاه او می‌دهد. اما گریم به شبهه‌های بی‌شماری اشاره دارد که ارضای خواسته‌ای یک فرد لوازمی برای حیات دیگران (خصوصاً ارضای ناکامی میل‌های دیگران) دارد و چنین امری هر دیدگاه ساده‌انگارانه‌ای را در باب فردیت و تمایز افراد رد می‌کند. ۲. گریم به این نکته توجه می‌دهد که افراد به واسطه سهم مشترک‌شان در گروه‌هایی که هدف و نیت مشترک دارند متحد می‌شوند و لذا دل‌مشغولی به اهداف خود را باید چنین تصویری جایگزین کرد و این امر با انگیزه‌های نوعدوستانه بهتر انجام می‌گیرد. جان کلام مقاله گریم آن است که دو قطبی (Polarity) میان علایق خود و دیگران گونه‌ای ناکافی از توصیف پیچیدگی‌های واقعی افراد است.

مقاله بعدی «میانه خودگرایی و دیگرگرایی: خطوط تصویری ماتریالیستی از خوب»^{۱۰} در جمله این تصور شایع که استدلال اخلاقی باید با پیش‌فرض بنیادین منفعت‌طلبی آغاز کند، پیشتر می‌رود. چف نونن با ارائه پژوهشی تاریخ‌نشان می‌دهد که توصیف وابسته به فاعل (Agent - Relatine) از خوب در دیدگاه‌های اخلاقی متفاوت هابز، کانت و میل چنین بیشتر وجود دارد. نونن در برابر رویکردهای فردگرایانه که خوب را در میل‌های گوناگون افراد جای می‌دهد، مفهومی ماتریالیستی مارکسیستی از اخلاقی را مطرح می‌کند که بر وابستگی متقابل عمیق ما به همدیگر در برآوردن نیازهای اساسی حیاتمان پای می‌فشارد. این وابستگی متقابل از طبیعت اندام‌وار^{۱۱} ما سرچشمه می‌گیرد و برخلاف فردگرایی می‌تواند مفهوم کلی و جوهری خوب را به عنوان ارضای نیاز^{۱۲} مطرح کند.

پرسش بنیادین اخلاق ماتریالیستی این است که آیا نیازهای اساسی انسان می‌تواند در اشکال متفاوت اجتماعی تأمین شود یا نه؟ و این پرسش با پرسش محدودتر لیبرال‌ها متفاوت است که می‌پرسند آیا



پی‌گیری میل‌های خودم به دیگران آسیب می‌رساند یا نه؟ نونن به شرح انواع متفاوت نیازهای آدمی (از نیازهای حیاتی گرفته تا نیازهای برتر) می‌پردازد. بنابر چنین تصویری از «خوب» فاعل اخلاقی نه ذاتاً منفعت‌طلب است و نه نعدوست، بلکه او صرفاً از این امر آگاه است که او در تحقق خیر افراد نقش دارد. اگر دو مقاله نخست ربط و نسبت نعدوستی و اخلاق را بررسی می‌کرد، مقاله رابرت پال چرچیل^{۱۳} و ایرین استریت^{۱۴} با عنوان آیا پارادوکس نعدوستی در کار است؟^{۱۵} توجه خود را از ماهیت کلی نعدوستانه یا عمل اخلاقی به ماهیت فاعل چنین فعلی عطف می‌کند. پژوهش‌های علوم رفتاری (به طور خاص در مورد امدادگران یهودیان در جنگ دوم جهانی) رفتار نعدوستانه را کمتر با توسل به اوضاع و احوال بیرونی (مثل شرایط فرهنگی و اجتماعی) تبیین می‌کنند، بلکه بیشتر خصلت‌های شخصیتی^{۱۶} افرادی که به دیگران غالباً هم با هزینه‌های بالا کمک می‌کنند، توجه می‌کنند. نویسندگان این مقاله با توجه به چنین تحقیقاتی به یک پارادوکس در شخصیت نعدوستان اشاره دارند: آنها از طرفی خود را بخشی از یک امت واحده و پیکره امدادشوندگان می‌دانند و از سویی چون غالب مردم دیگران را نجات نمی‌دهند آنها با شخصیتی مستقل از دیگران دارند. در این مقاله تلاش می‌شود این پارادوکس حل شود. به این صورت که وقتی نعدوستان گسترده دغدغه خود را گسترش می‌دهند می‌توانند فردیت خود را فریه کنند و شفقت آنها نسبت به دیگران لزوماً به معنای تضعیف مرزهای خودشان و دیگران نبوده و انسجام شخصیت آن‌ها را از بین نمی‌برد.

سه مقاله بعدی به این پرسش می‌پردازند که چگونه انگیزه‌های نعدوستانه می‌تواند در جوامع بزرگ و ناشناخته که ما در آن هستیم (یعنی جوامعی که بیشتر مردم با هم بیگانه‌اند) محقق شود.

مقاله دیوید میلر^{۱۶} با عنوان «آیا آنها فقر من می‌باشند؟ مشکل نعدوستی در جهانی از بیگانگان»^{۱۸} با این پرسش آغاز می‌کند چگونه باید تصمیم بگیریم که چه وقت و کجا باید نعدوستانه عمل کنیم. با بررسی مطالعات تجربی که در مورد زمان و مکانی که مردم اراده می‌کنند به دیگران کمک کنند مشخص می‌شود که نعدوستی شدیداً تحت تأثیر عوامل زمینه‌ای همچون نزدیکی افراد نیازمند به فردی که کمک می‌کند، شمار افراد نیازمند، هزینه کمک به دیگران، می‌باشد. میلر به جای آن که این واقعیت را به عنوان شاهدی بر ضعف اخلاقی رد کند، به انگیزشی که در پس این افعال در برآوردن نیازهای دیگران است، می‌پردازد و معتقد است نعدوستی‌های نهادینه شده (همچون دولت رفاه)^{۱۹} و قوانین نعدوستانه از نوع قانون‌گذاری نیکوکارسامری^{۲۰} این کار ابتدا انجام می‌دهد. او به ارائه مکانیسم‌هایی برای تحقق نعدوستی می‌پردازد؛ همچون ایجاد نهادهای صوری برای انجام وظایف نعدوستانه ما، الزام وظیفه یاری رساندن به صورت قانونی و پرورش هنجارهایی که افرادی را به عنوان یاری‌گران برجسته برگزیند. به نظر میلر همه این تلاش‌ها افراد نیازمند را به کسانی که به آنها کمک می‌کنند پیوند می‌زند.

بحث مفصل‌تر از قوانین نعدوستانه را در مقاله سسیل فیبر^{۲۱} با عنوان «نیکوکاری: امری مربوط به عدالت»^{۲۲} می‌خوانیم. او در این مقاله معتقد است در دیدگاه‌های لیبرال نقض نیکوکاری امری مربوط به نقض اخلاق تصور می‌شود، اما به نظر او این امر باید در ظرف عدالت سنجیده شود. بدین معنا که به چه میزان منابع مادی در اختیار نیازمندان باید قرار گیرد. لیبرال‌ها باید نیازمندان را واجد حق بدانند (که حق دارند از منابع مادی بهتر بهره ببرند) نه اینکه نیکوکاری رانوعی احسان و نعدوستی بدانند. او از این امر نتیجه می‌گیرد که این وظیفه می‌تواند و باید به وسیله دولت الزامی شود.

پرسش از این که آیا قوانین نعدوستانه اگر به طوری قانونی الزامی شود ما را نعدوستی می‌کند یا نه، پرسشی است که در مقاله جان‌اتان سگلاو در مقاله‌ای با عنوان «نعدوستی و آزادی»^{۲۳} به آن پرداخته شده است. انسان‌ها هرچند نعدوستی را ارج می‌نهند، اما آن‌را همراه با انتخابی آزاد محترم و ارزشمند می‌دانند. سگلاو می‌پرسد: آیا جامعه‌ای که نعدوست‌تر است، جامعه‌ای آزادتر خواهد بود یا نه؟ به نظر مؤلف با بررسی مواردی که نعدوستی را به طور قانونی الزامی شده (مثل نمونه قانون‌گذاری نیکوکار سامری) متوجه می‌شویم که الزام وظایف نعدوستانه، انگیزه‌های نعدوستانه افراد را تحت الزامات مربوط به عدالت قرار می‌دهد (ما این

به معنای این نیست این مداخله‌ها در آزادی افراد نمی‌تواند موجه باشد). تعارض میان نועدوستی ملزم از طرف دولت و آزادی افراد اشکالی است که به نظر مؤلف می‌توان با تمایز نهادن میان آزادی‌های متفاوت (آزادی‌های مهم‌تر و کم‌اهمیت) آن را رفع کرد. به نظر سگلاو اولاً هیچ پیش‌فرض کلی‌ای به سود ارزش ذاتی آزادی وجود ندارد. از طرفی هر چند نועدوستی نمی‌تواند الزامی باشد، اما می‌توان دلایلی موجه داشت که انگیزه‌های درونی بر انجام آن باشد و این امر مجال‌ها و فرصت‌هایی را برای فعالیت‌های آزادانه افراد فراهم می‌آورد.

مقاله نهم این مجموعه با عنوان «قتاری‌ها در تملک من هستند؟»^{۲۴} پرسشی دیگر را مطرح می‌کند و سعی در پاسخ به آن دارد، از آن‌جا که ما عموماً مجبور به انجام عمل نועدوستانه نیستیم و نועدوستی همراه با رضایت فرد است، آیا می‌توان بچه‌ها یا بزرگسالان بی‌کفایت را که صاحب دارایی و توانایی کمک دارند، به واسطه وکلای خود یا قانون به اعمال نیکوکارانه وادار کرد. مک لین^{۲۵} در این مقاله به موارد و زمینه‌هایی می‌پردازد که می‌توان اجاره‌چنین کاری را به آنها داد. یکی از این راه‌ها استفاده درست از آزمون بهترین منافع^{۲۶} است که در آن قانون بجای فرد تصمیم می‌گیرد.

مقاله فرجامین این مجموعه با عنوان «حق معامله‌ اعضای بدن انسان»^{۲۷} مورد خاص حق افراد در خرید و فروش اعضای بدن و همچنین تجارت خون را مطرح می‌کند. این مقاله در واقع ردیه‌ای علیه تحقیق مشهور تیموس با عنوان (The Gift Relation ship 1997) است. تیموس در این اثر به مخالفت با تجارت خون می‌پردازد و در دفاع از اهدای خون معتقد است در نبود بازار تجارت خون، افراد بیشتر به یکدیگر خون اهدا می‌کنند. در مقابل منظر فایده‌باورانه تیموس، استینر^{۲۸} در این مقاله تجارت اعضای بدن انسان را از منظر حقوق فردی مورد توجه قرار می‌دهد. استدلال او این است که لازمه اهدای عضو، مالکیت فرد بر عضو اهدا شده است و اگر مالکیت فرد را بپذیریم، چرا فروش آن اعضا ممنوع باشد. از سوی دیگر، فسادهای ممکن در سوء استفاده از فقرا در تجارت اعضای بدن را می‌توان با کنترل بازار (نه حذف کلی آن) از بین برد.

هرچند این دو مجموعه مقالات روشنگری‌های بسیاری در مورد مفهوم نועدوستی و مفاهیم متناظر و نظیر آن در فلسفه اخلاق و فلسفه اجتماعی سیاسی می‌کند، اما در عین حال، جای مباحث انتزاعی‌تر فلسفی همچون وجودشناسی و معرفت‌شناسی در آن خالی است. از این جهت، این مباحث بیشتر لوازم نועدوستی را در قلمروهای اجتماعی سیاسی مورد بررسی قرار می‌دهد تا صرفاً مباحث فلسفی محض.

پی‌نوشت‌ها:

- | | |
|---|--|
| 1- Jonathan Seglow | 14- Erin Street |
| 2- Jurgen De Wispelaere | 15- Is There a Paradon of Altruism? |
| 3- Altruism, Impartiality and Moral Demands | 16- David Miller |
| 4- Gratitude | 17- Personality traits |
| 5- Saul Smilansky | 18- "Are they My Poor? : The Problem of Altruism in a world of Strangers |
| 6- Gratitude, Contribution and Ethical Theory | 19- Welfar State |
| 7- Contributivism | 20- Good Samaration Laws |
| 8- Keith Graham | 21- Cecile Fabre |
| 9- Altruism, Self-Interest and the Indistinctness of Persons | 22- Good Samaritanism: A Matter of Justice |
| 10- Between Egoism and Altruism: Outlines for a Maerialist Conception of the Good | 23- Altruism and Freedom |
| 11- Organic Nature | 24- Canaries in the Mines? |
| 12- Need Satisfaction | 25- Alasdair Maclean |
| 13- Robert Paul Churchill | 26- Best interests test |
| | 27- The Right to Trade in Human Body Parts |
| | 28- Hillel Steiner |